

معرفی دو رساله

باب چهارم

در فرق مشبهه و ایشان چند فرقه اند :

فرقه اول حکمیان، و ایشان خدای را جسم گویند و گویند : هفت بدست است ، زیرا که این مقدار از همه مقادارها معتدل تر است .

فرقه دوم جوالقیان ، گویند: خدای جسم نیست لیکن صورت او صورت آدمی است، و مرکب است از دست و پای و چشم، لیکن اعضای او از گوشت و خون نیست .

فرقه سیم بونسیان، گویند: خدای تعالی در نیمه بالامجوف است و در نیمه پایین مصمت.

فرقه چهارم شیطانیان اصحاب شیطان الطاق ، گویند : باری تعالی بر عرش نشسته است، و ملایکه عرش را برگرفته اند؛ و هر چند ملایکه نسبت با قدرت خدای تعالی ضعیفند، لیکن ضعیف باشد که قوی را برگردد چون پای خروء که با باریکی او تن خروء را برگرفته است .

فرقه پنجم جوار بیانند اصحاب جارود الجواربی، و او اعضا و جوارح و حرکت و سکون خدای را اثبات کرد، و گفتی همه اعضای خدای تعالی را از من بپرسید ، الافرج و ریش که شرح آن ندانم .

فصل جماعتی از معتزله نسبت تشبیه به احمد حنبل و اسحاق راهویه و یحیی بن معین داده اند، و این خطا است، زیرا که ایشان ازین اعتقاد پاک بودند، لیکن در تأویل متشابهات

سخن نگفتندی، و گفتندی: «آمنا و صدقنا» .

باب پنجم

در فرق کرامیه

وایشان اتباع ابو عبدالله محمد بن کرام اند، و از سجستان بود، و به حسب ظاهر مردی زاهد بود . جمعی به زهد او مغرور شدند، و بدعتهای او قبول کردند. پس به غر جستان آمد با قوم خود، و مردم آنجا را بفریفت. وایشان فرق بسیارند : طراقیان و اسحاقیان و حقایقیان و عابدیان و یونیان و سورمیان و هیثمیان^۱. ایشان جمله خدا را جسم و جوهر، و او را جهت و مکان اثبات کنند. لیکن عابدیان گویند: میان خدا و عرش بعدی متناهی است. و هیثمیان گویند: بعدی نامتناهی است. وایشان را در فروع دین قولهای عجیب است، و مدار کار ایشان بر زرق و تزویر . و ابو عبدالله کرام را تصانیف بسیار است، لیکن سخنان رکیک واهی دارد .

باب ششم

در فرق جبریان وایشان آنانند که گویند: بنده قادر نیست بر فعل . و فرق میان ایشان و اشاعره آنست که اشاعره بنده را قادر دانند به خلاف ایشان، لیکن او را موجود ندانند. فرقه اول جهمیان اصحاب جهم بن صفوان ترمذی ، و او علم خدای را محدث گفتی، و خدای را موجود نگفتی . بر تال جامع علوم انسانی

فرقه دوم نجاریان اتباع حسین بن محمد انجار، وایشان در مسئله صفات و رؤیت با معتزله باشند و در خلق اعمال و استطاعت با جبریه ، وایشان را فرق بسیار است : بر غوثیان و زعفرانیان و مستدرکه و حفصیان .

فرقه سیم ضراریان اتباع ضرار بن عمرو الکوفی، و او از شاگردان واصل بن عطاء بود، و بعد از آن با وی خلاف کرد در خلق اعمال و انکار عذاب قبر ، و گفت : امامت به غیر قرشی اولی تر بود از آنکه به قرشی .

۱- متن: الطرايقة الاسحاقیة الحماقیة المابدية اليونانية السورمیهة الهیصمیه .

فرقه چهارم بکریان اتباع بکر بن اخت عبدالواحد، گویند: اطفال و بهائم را الم نباشد. و این سخن خلاف ضرورت است.

باب ششم

در فرق مرجیان، و ایشان پنج فرقه اند:

فرقه اول یونسیان اتباع یونس بن عون، گویند: ایمان قابل زیاده و نقصان نیست.
فرقه دوم عتبانیان اند اتباع عتبان المزجی^۱، گویند: ایمان قابل زیاده و نقصان است، و هر قسمی از ایمان هم ایمان است.

فرقه سیم تومنیان اند، گویند که: با ایمان هیچ معصیت مضر نیست، و حق تعالی فاسقان را که از امت باشند هیچ عقاب نکند.

فرقه چهارم ثوبانیان^۲ اند و ایشان گویند: مؤمنانی که عاصی باشند برصراط خائف بودند، و پاره‌ای از حرارت آتش دوزخ بدیشان رسد، لیکن در دوزخ نشوند.

فرقه پنجم خالدیان اند، گویند که: حق تعالی عاصیان را همه در دوزخ کند، لیکن ابداً نگذارد، بلکه به بهشت اندر آرد. و مذهب ما آنست که ما را قطع است که خدای از بعضی از فساق عفو خواهد کرد، لیکن در هیچ کس از فساق قطع نکنیم بآنکه باری تعالی او را عفو خواهد کرد، و میدانیم که: هیچ فاسق را ابداً عفو نخواهد کرد.

باب هشتم

در احوال صوفیان:

بدانکه بیشتر کسانی که فرق امت بشمرده اند ایشان را یاد نکرده اند [و این خطا است]، زیرا که حاصل قول ایشان آنست که طریق معرفت تصفیه است و تجرد از علایق بدنی، و این طریقی خوبست. و ایشان شش فرقه اند:

فرقه اول اصحاب العادات اند، و ایشان قومی اند که منتهای کار ایشان آرایش ظاهر است، چون خرقه پوشیدن و سجاده راست کردن.

۱- متن: العسائیه اتباع غسان الحرمی (الجرمی، الکوفی، المرجمی).

۲- اصل، ثوبانیان.

فرقه دوم اصحاب العبادات اند، و ایشان قومی اند که به زهد و عبادت مشغول شوند، و ترك كارهای دیگر کنند.

فرقه سیم اصحاب الحقیقه اند، و ایشان قومی باشند که چون از ادای فرایض فارغ شوند، بفریادتی عبادت‌های ظاهر مشغول نشوند، بلکه به تفکر و تجرد نفس از علایق جسمانی مشغول شوند، و پیوسته در بند آن باشند که دل ایشان از ذکر غیر خدای تعالی خالی باشد، و به ذکر خدای تعالی مشغول باشند. و این طائفه بهترین فرق آدمیانند.

فرقه چهارم نوریانند، گویند: حجاب دو است: نوری و ناری، اما توری مشغول بودن به اکتساب چون توکل و شوق و تسلیم و مراقبت و انس و وجد و حالت و وصل. و اما ناری مشغول بودن به شهوت و غضب و حرص و امل، زیرا که این صفتهای ناری است، چنانکه ابلیس چون از نار بود لاجرم در حسد افتاد.

فرقه پنجم حلولیانند، طائفه‌ای باشند ازین قوم که یاد کرده شد، در خویشتن احوال عجیب بینند، و ایشان را در علوم عقلی بهره بسیار نباشد، پندارند که حلول یا اتحاد ایشان را حاصل شده، پس دعویهای بزرگ کنند.

فرقه ششم اباحتیانند، قومی باشند که ظاماتی که آن را هیچ حقیقت نباشد یاد گرفته باشند، و دویتهای تحقیق یاد داشته باشند، و دعوی عشق خدای تعالی کنند، و دل ایشان را از آن هیچ بهره نبود، بلکه در خفیه مخالفت شرع کنند، و گویند: دوست تکلیف از ما برداشته. و این طایفه بدترین خلق خدایند، و ایشان به حقیقت بردین مزدك باشند که پس ازین یاد کرده شود. اینست ذکر بعضی از فرق اسلامیان.

سؤال. اگر کسی گوید که: این طوائف که تو بر شمردی بیش از هفتاد و سه فرقه اند، و رسول، صلی الله علیه و آله، بیش از هفتاد و سه فرقه خبر نداده، پس آن چگونه اعتقاد باید کرد؟

جواب گوئیم که پیغمبر، صلی الله علیه و آله، خبر داد که امت من هفتاد و سه فرقه

شوند. و روا باشد که مراد آن حضرت فرق عظیم باشند. و این جمله فرقتها که یاد کردیم عظیم نباشند. و ایضاً چون خبر داد که هفتاد و سه فرقه شوند، روا نبود که کمتر ازین باشند. لیکن اگر بیشتر از آن باشند، زیان ندارد. فکیف که ما درین مختصر جز فرق مشهور یاد نکردیم. و اگر جمله را به استقصاء یاد کنیم، اضعاف این شود. چنانچه يك فرقه از روافض که آن امامیانند بهفتاد و سه فرقه یافته‌اند. و چون به بعضی از فرق مسلمانان اشاره کرده شد، به بعضی از فرق بیرونیان نیز اشارت گونه‌ای شود.

باب نهم

در احوال کسانی که نام مسلمان بر خود نهاده باشند و اگرچه مسلمان نباشند، و فرق ایشان سخت بسیار باشد، اما آنچه مشهورتر است ما بیان کنیم:

باطنیان اند، و ایشان در دین از جمله کفار بیشتر فساد کنند، و مقصود ایشان بالکلیته آنست که ابطال شریعتها کنند و نفی صانع، و بهیچ ملت ایمان ندارند، و به قیامت البته اعتراف نکنند. لیکن این ظاهر نکنند الا در آخر. و ما در اول حکایت ابتدای کار ایشان بگوئیم آنکاه به تفصیل بعضی فرق ایشان مشغول شویم.

آورده‌اند که مردی بود از اهواز او را **عبدالله بن میمون القداح** گفتندی، از زنادقه بود، به خدمت امام **جعفر صادق (ع)** آمد، و بیشتر اوقات در خدمت فرزند او **اسماعیل** بودی. چون **اسماعیل** وفات یافت، از وی فرزندی بماند **محمد** نام، در خدمت او می‌بود، و در صحبت او به جانب مصر رفت. **محمد بن اسماعیل** نیز وفات یافت، و از وی فرزندی نماند، لیکن کنیزی او حامله بود، و **عبدالله بن میمون** را نیز کنیزی حامله بود. **عبدالله** **کنیزك محمد بن اسماعیل** را بکشت، و **کنیزك** خود را بجای او نشانند، و گفت: **کنیزك محمد بن اسماعیل** اینست. و چون **کنیزك** بزاد، پسری آورد. پس **عبدالله** مردمان را گفت: چون این فرزند **محمد بن اسماعیل** است؛ امامت از پدرش بوی منتقل شود، و شما را اطاعت وی واجب بود. و جماعتی از دشمنان دین از بقیه ملوک عجم با او یار شدند، و این تلبیس فراهم آوردند، و خلقی را بدان گمراه کردند. و از آن نسل جماعتی در مغرب و مصر و

اسکندریه مستولی شدند، و دعوات را در جهان پراکنده کردند. و اول کسی که از ایشان پادشاهی نشست مهدی بود در مصر، و بعد از او قایم، تا کار به منتصر رسید. حسن صباح پیش او رفت، و از وی اجازت بستند، و بیامد، و خلق را بدان دعوت کرد، و چند فرقه شدند. فرقه اول صحاحیان اتباع حسن صباح.

فرقه دوم قرامطه اتباع حمدان قرمطاند، و او مردی روستایی بود. یکی از دعوات ملاحظه باو رسید، و او را دعوت کرد، پس او داعی شد، و به سبب دعوت او خلقی عظیم گمراه شدند. و از آن قوم جمعی گرد شدند، و راه حاجیان بزدند، و حجر الاسود بر کنندند، و خواستند که کعبه خراب کنند. ایزد تعالی به فضل عمیم خود فتنه ایشان دفع کرد. فرقه سیم بابکیان اتباع بابک، و او مردی بود از آذربایجان. پس قوت گرفت، و الحاد ظاهر کرد، و جمعی عظیم بروی گرد شدند در زمان معتصم، و به آخر او را بگرفتند، و بکشتند.

فرقه چهارم مقنعبیان، و او مردی بود از اصحاب ابومسلم صاحب دولت بنی عباس پس دعوی خدایی کرد، و کار او عظیم شد، و به آخر او را هلاک کردند.

فرقه پنجم سبعیان، و ایشان گویند: دور هفت است، به دلیل آنکه آسمانها هفت است، و زمینها هفت است، و ایام هفت است، و اعضا هفت. و ازین جنس بسیار یاد کنند. پس گویند: دور تمام پیغمبران هفت است: اول آدم و وصی او شیث بود. دوم نوح و وصی او سام بود: سیم ابراهیم و وصی او اسحاق یا اسماعیل بود. و چهارم موسی و وصی او هارون بود. پنجم عیسی و وصی او [شمعون] بود. ششم محمد، صلی الله علیه و آله، و وصی او امیر المؤمنین علی، و بعد از او امام حسن، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام زین العابدین و بعد از او امام محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق و بعد از او اسماعیل بن جعفر. و پیغمبر هفتم که دور سابعه بدو تمام شود محمد بن اسماعیل بوده و مقصود از بعثت و رسالت آنست که مردمان جسمانی به روحانی رسند. پس چون نوبت نبوت به محمد بن اسماعیل رسید، تکلیفات ظاهر بر خاست و به باطن باز آمد. و بدین طریق خلق را از شر بیرون آرند. و به حقیقت این سخنها که میگویند هم از راه تلبیس و تزویر میگویند،

زیرا که ایشان را نه بخدا ایمانست و نه به پیغمبر و نه به ائمه، لیکن بدین طریق خلق را دعوت کنند. ایزد تعالی شّر ایشان را از خلق کفایت کند، بّمّه و فضله!

باب دهم

در شرح احوال کسانی که از احکام بیرونند هم به حقیقت وهم بنام، و این باب مرتب است برشش فصل:

فصل اول در شرح فرق یهود. ایشان را اتفاق است که نسخ روا نیست، و همه به موسی و یوشع و هارون ایمان دادند، و غالب بریشان تشبیه باشد، و قومی ازیشان هستند که تشبیه نگویند. و ایشان را فرق بسیار است، لیکن آنچه مشهور ترست ما بیاریم. فرقه اول عنانیانند اتباع عنان بن داود، و ایشان عیسی را بد نگویند، بلکه گویند: او شخصی بود از اولیای خدای تعالی، اگرچه پیغمبر نبود، از برای تقریر شرع موسی آمد، و انجیل کتاب او نیست، بلکه کتاب شاگردان او است. فرقه دوم عیسویان اتباع عیسی بن یعقوب الاصفهانی، گویند: محمد، صلی الله علیه و آله، رسول خدا است به عرب نه به عجم و بنی اسرائیل.

فرقه سوم مقاریبان^۱ اتباع مردی همدانی، و ایشان در جهودان همچنانند که باطنیان در مسلمانان.

فرقه چهارم سامریانند که به هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان ندارند جز به موسی و هارون، و [جز] به تورات ایمان ندارند. و دیگر جهودان به کتابهای خدا ایمان دارند، و آن بیست و پنج کتاب است چون اشعیا و ارمیا و حزقیل.

فصل دوم در شرح احوال ترسایان. فرق بزرگ ایشان پنج است:

فرقه اول ملکانیان^۲، و ایشان گویند: خدای تعالی چون متحد شد به عیسی، آن اتحاد در حال صلّب^۳ او باقی بود.

۱- متن: المعادیة ۲- اصل: مدکانیان

۳- هاشم اصل، یعنی: بردار کردن، چه ایشان را اعتقاد آنست که عیسی را، علی نبینا و آله و علیه السلام، بردار کردند، و خدای تعالی نفی این کرده در قول خود تعالی که «وقولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم، وما قتلوه وما صلبوه، ولیکن شبه لهم، بل رفعه الله الیه».

فرقه دوم نسطوریان، و ایشان گویند: آن اتحاد در صلب باقی نبود.

فرقه سیم یعقوبیان، و ایشان گویند: اقنوم کلمه باری تعالی به عیسی تخلیط شد چنانچه اختلاط آبست بشیر.

فرقه چهارم غریغوریوسیان^۱، و او مردی فلسفی بوده، و بیشتر دین ترسایان بر قاعده فلسفیان تخریح کرده.

فرقه پنجم آریوسیان^۲، و ایشان گویند: حق تعالی عیسی را پسر خواند بر سبیل تشریف، چنانچه ابراهیم را خلیل خواند بر سبیل تشریف.

فصل سیم در ذکر مجوس. عمده ایشان زردشتیان اند. و او مردی بود از آذربایجان، در روزگار گشتاسب بن لهراسب پدید آمد، و دعوی پیغمبری کرد، گشتاسب بدو ایمان آورد، و اسفندیار پسر او دین زردشت ظاهر کرد. و در میان ایشان خلافها بسیار است، و همه را اتفاق است بر آنکه خدای تعالی صد هزار سال با دیو جنگ کرد. و چون این کار دراز شد؛ ملائکه توسط کردند، و قرار دادند که خدای تعالی هفت هزار سال عالم را به دیو رها کند، تا هر چه خواهند بکنند، بعد از آن دیوان را بکشد. پس شمشیر هم از دیو وهم از خدای تعالی بستند، و قرار دادند که هر کس که این عهد خلاف کند بدان شمشیرش بکشند. و این سخن همانا که لایق عقلا نیست لیکن جمله مجوس برین متفق اند.

فصل چهارم در ثنویان، ایشان چهار فرقه اند:

فرقه اول مانویان اند اتباع مانی، و او مردی نقاش چاپک دست بود، در روزگار شاپور بن اردشیر بابکان پدید آمد، و دعوی پیغمبری کرد، و گفت: عالم را دو اصل است: یکی نور و یکی ظلمت، و ایشان هر دو قدیم اند. شاپور او را قبول کرد. چون نوبت پادشاهی به بهرام بن شاپور رسید؛ او را بگرفت، و پوست از او بر کند، و پیرکاه کرد، و اتباع او را بکشت، الا بعضی که بگریختند، و به جانب چین رفتند، و در روزگار ما آنجایند.

فرقه دوم دیصانیان اند، ایشان نیز گویند: اصل دنیا نور و ظلمت است. لیکن فرق

میان ایشان و مانویان آنست که مانویان گویند: هم نور زنده است و هم ظلمت، و دیسانیان گویند: نور زنده است و ظلمت مرده .

فرقه سیم مرقیونیان اند، و ایشان اثبات متوسطی کنند میان نور و ظلمت، و آن را معدل گویند .

فرقه چهارم مزدکیان اند اتباع مزدک بن بادوان^۱، و او مردی بود در روزگار قباد بن فیروز پدر نوشیروان عادل، و موبد موبدان بود. پس دعوی پیغمبری کرد، و دین او دین اباحتیان بود، و کار بدانچارسانید که قباد را گفت: مادر نوشیروان را بفرست که دیگران ازو تمتع گیرند. نوشیروان ازو برنجید، و پدر را گفت: من باوی مناظره کنم . اگر مرا منقطع کند، فرمان بردار او شوم ؛ و الا، او را بکشم . و چون با او مناظره کرد ، او را منقطع کرد . پس او را و اتباع او را بکشت . و اباحتیان که در روزگار ما مانده اند از آن قوم اند .

فرقه پنجم صابیان اند، و ایشان گویند: مدبّر عالم و آفریدگار او این ستارگانند، پس ایشان ستاره پرست باشند. و در آن روزگار که باری تعالی ابراهیم را، علیه السلام ، بفرستاد؛ مردم بردین ستاره پرستی بودند. پس آن حضرت بیامد ، و برحدوث ستارگان دلیل گفت. چنانکه خدای تعالی می فرماید که «لا احب الالفین» . و بت پرستی ازین دین پدید آمد، زیرا که چون ستاره ها ظاهر بودندی، به عبادت آنها مشغول بودند . و چون غائب شدندی، به عبادت صورتها که بر مثال آنها ساخته بودند مشغول شدندی. و اصل بت پرستی آن باشد .

فصل ششم در احوال فلاسفه . مذهب ایشان آنست که عالم قدیم است، و او را علتی هست مؤثر به ایجاب نه فاعل به اختیار. و بیشترین ایشان انکار علم خدای تعالی به جزئیات کنند و حشر و نشر جسمانی را منکر باشند. و بزرگترین ایشان ارسطو طالسی بوده، و

او را کتابها بسیار است ، هیچ کس آن کتب را چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا که در عهد محمود سبکتگین بوده نقل نکرده و نتوانست نقل کردن، و جمله فلاسفه در آن کتابها اعتقاد عظیم دارند .

و ما در ابتدای تحصیل علوم خاصه در علم کلام به معرفت آن کتابها مشغول شدیم، و روزگار در آن صرف کردیم ، تا خدای تعالی ما را توفیق داد ، در نقض آن سخنها کتابهای بزرگ ساختیم، چون کتاب *نهاية العقول*، و کتاب *مباحث مشرقی*، و کتاب *ملخص*، و شرح اشارات، و کتاب *جواب مسائل التجاریة* ، و کتاب *البيان والبيان فی الرد علی اهل الزیغ والطغیان* ، و کتاب *المباحث العمادیة فی المطالب المعادیة*، و کتاب *تهذیب الدلائل فی عیون المسائل*، و کتاب *تعجیز الفلاسفة* ، و کتاب *اشارة النظار الی لطائف الاسرار* . این جمله کتابها در مقدار دو هزار تا کاغذ^۳ در شرح اصول دین و ابطال شبهات مخالفین تصنیف کردم چنانچه جمله موافقان و مخالفان تسلیم کردند که هیچکس را از متقدمان و متاخران مثل این تصانیف نیست . و اما تصانیف دیگر که در دیگر علوم ساخته ام اینجا یاد آن نکردم، و با این همه حاسدان و دشمنان زبان طعن بما دراز کرده اند، و در دین ما با چندین جد و جهد طعن میکنند، و جمله عالمیان را معلوم است که پیوسته در اطراف عالم شاگردان من و شاگردان پدر من به دین حق خلق را میخوانده اند، و جمله بدعتها باطل کرده . اگر مخالفان در حق من طعن کنند، پس عجیب و بدیع نبود، و عجب آنست که اصحاب و احباب من درین باب که تعلق بدین دارد هیچ معاونت نمیکنند . و معلوم است که هیچ کار بی یار میسر نشود . اگر آن ممکن بودی، موسی بن عمران، علی نبینا و علیه السلام، با چندان حجج قاهر و براهین ظاهر نگفتی: «و ارسله معی ردأاً یصدقنی» .

۱- در متن عربی نام این کتاب نیست .

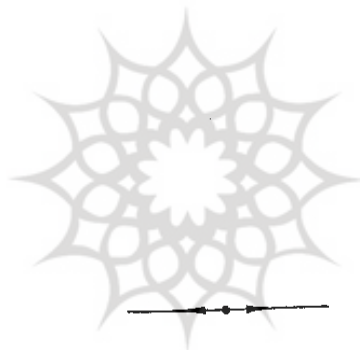
۲- رویم میشود ده کتاب . در متن عربی نه کتاب است .

۳- این رقم در متن نیست .

ایزد تعالی توفیق خیرات میسر کناد، و آنچه سبب استحقاق عقوبت باشد در دنیا
و آخرت مصون و محروس داراد بمتنه و فضله وجوده و طوله ! و صلی الله علی سیدنا و نبینا
اشرف الانبیاء محمد و آله اجمعین الطاهرین !

تم کتبه فی آخر آخر الربیعین من سنة ثمتین و سبعین و الف
علی هاجرها و آله التحیه حامدا مصلیا مسلما مستغفرا

پایان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی